



هدف حیات و زندگی انسان

از دیدگاه

استاد و علامه و فیلسوف بزرگ شرق

علامه محمد تقی جعفری

رحمة الله علیه

محقق و پژوهشگر

حزین(زهرا) خوش نظر

منابع :

دوره ۲۷ جلدی ترجمه و تفسیر نهج البلاغه استاد جعفری

گزیده هایی از نقد و تحلیل مثنوی

نگاهی به علی علیه السلام

مولوی و جهان بینی ها در مکتب های شرق و غرب



بنام خدا

کیست که در این زندگانی دنیا اگر چه برای چند لحظه هم بوده باشد احساس نکند که جز هدف های مادی مطلوب گمشده ی دیگری دارد ؟

کیست که در این دنیا دارای هوش و استعداد و عقل معتدل باشد و این حقیقت را درک نکند که در میان این همه جنجال و غوغایی که می شنود ، صدای دیگری گمشده است که بایستی آن را دریابد و گوش به آن فرا دهد .

گروه های زیادی هستند که از روی تحقیق و آگاهی احساس می کنند که گمشده ای دارند و بطور جدی و قاطعانه برای پیدا کردن آن می روند .

افراد دیگری هستند که این احساس را به عللی خاموش می کنند .

ولی به هر حال جویندگان واقعی در جستجوی گمشده ی خود به تکاپو برمی خیزند .

حیات هر انسانی در نقطه ای از زمان آغاز می شود و در نقطه ی دیگر پایان می یابد . و هر لحظه ای که می گذرد از عمر آدمی می کاهد و به هیچ وجه قابل بازگشت نیست .

مفهوم اساسی این جمله را که « بایستی بهتر از آنچه هستم بشوم » در همه ی زمان ها و اقوام و ملل می توان سراغ گرفت .

این جمله را که برای بشر رسالتی وجود دارد جرس خوش صدایی است که با راه افتادن کاروان انسانی در این کره خاکی در گردن اولین مرکب طنین انداخته و تنها با توقف نهایی کاروان به خاموشی خواهد گرائید .

انسان موجودی نیست که در مشتی گوشت و خون و استخوان و اعصاب خلاصه شود که با عوامل جبری گام به این دنیا می گذارد و چند روزی مانند آلت ناتوان در دست عوامل طبیعت و نیرومندان زندگی می کند و می رود .

شما انسان ها موجوداتی هستید که خداوند متعال برای یک هدفی والا شما را آفریده است .

شما دارای استعداد ها و نیروهای کلانی هستید که بایستی در راه وصول به آن هدف والا به کار بیافتنند و بارور شوند .

هر یک از شما برای خود جهان بزرگی هستید که در قالب کوچکی زندگی می کند .

شما همان موجوداتی هستید که دارای فطرت پاک و نیروی تشخیص حق و باطل می باشید .

شما دارای آن قدرتی هستید که اگر بدانید و بخواهید ، آسمان ها و زمین در اختیار شماست .

هیچ عاملی جز قوانین عادلانه و اجرای دادگرانه ی آن ها نمی تواند عظمت های شما را بشکفاند .

هیچ امتیاز و ارزشی در این دنیا وجود ندارد مگر این که از شما و برای شماست .

آن شمایی که در « من انسانی اعلا » متحد است .

هدف خلقت شما انسان ها عبارت است از گسترش ابعاد شخصیت شما در قلمرو هستی و شرکت در کاروان رو به منطقه جاذبه ربوبی .

آیا چنین هدف والایی بدون علم و معرفت امکان پذیر است ؟

مبدا و مقصد و مسیر شما در یک جمله ی مختصر خلاصه شده است :

انا لله وانا اليه راجعون

ما از خدائیم و بسوی او برمی گردیم .

سپاس آن خدای راست که رسولی به عظمت پیامبر اسلام و کتابی به استحکام قرآن فرستاد و دو نیروی عقل و وجدان را در ما به وجود آورد و ما را در جاذبه ی اشتیاق به لقاء الله به حرکت در آورد .

رابطه انسان با خدا بسیار نزدیک و بسیار با عظمت است .

او کانون نور الهی است که اگر درخشیدن بگیرد هستی را روشن خواهد ساخت .

او خلیفه الله است .

روحی از عالم امر خداوندی در او دمیده شده است .

و درباره ی هیچ یک از موجودات این شایستگی نبوده است که گنجایش روحی از عالم امر الهی داشته باشد .

او مسجود فرشتگان ، آن موجودات والا قرار گرفته است .

..... این امتیازات اثبات می کند که اگر آدمی به این عظمت ها آگاه شود و در صدد بهره برداری از آن ها برآید یقیناً در هدف اعلای هستی و ورود به جاذبه ی الهی توفیق خواهد یافت .

دو صدای رسا و سازنده است که بی استثنا در همه ی فضای تاریخ طنین انداز بوده اند .

یکی از این دو صدا :

داد و فریادهای جدّی پیامبران الهی است که اندک شوخی و غرض ورزی و جهل و اشتباه راهی به آن نداشته است .

و با نظر به شخصیت آن فریاد کنندگان و واقعیاتی محض که گفتار آنان را وابسته به خدای هستی

می نماید ، هیچ صدایی نگران کننده تر و در عین حال حیات بخش تر از آن صداها برای عقول و

دل های آدمیان مطرح نگشته است .

زیرا تنها تفسیر و توجیه کننده ی معقول حیات بشری همان صدایی است که پیامبران الهی طنین انداز نموده اند .

صدای دوم که همواره گوش بشری با آن که می خواهد خود را به بیگانگی از آن بزند ، آشنایی نزدیک با طنین آن دارد ، صدایی است بس شگفت انگیز که برای ارتباط با استعدادهای بشری نه احتیاج به موج دارد و نه نیاز به لب و زبان و قالب های قراردادی الفاظ و علامت ها .

برای جریان و وصول این صدا به اعماق درون آدمی ، نه خط سیری لازم است و نه معلمی که معنا و مفهوم آن را توضیح بدهد .

این صدای وجدان آدمی است که از اعماق جانش سر برمی کشد و در سر راه خود خیالات و پندارهای بی اساس مغز را که حیات انسانی را به نیستی و بیهودگی متهم می سازند محو می نماید .

انسان خود آگاه در مجرای حیات که مبنایش بر تکامل است هدف های خود را برتر و عالی تر از موقعیت هایی که از آن ها عبور می کند قرار می دهد .

هر گامی که انسان در راه شدن های تکاملی برمی دارد چهره ی دیگری از حیات را درمی یابد .
آدمی برای وصول به مرحله ی بینایی و جدی گرفتن خویشتن بایستی مراحل زیر را پشت سر بگذارد :

- ۱- « خود » را کاملاً بشناسد یا حداقل عناصر و سرمایه های اساسی « خود » را درک و ارزیابی کند.
- ۲- پس از این شناخت است که تشنگی خود را به هدف عالی حیات درک می نماید .
- ۳- تحقیق جدی در هدف عالی را شروع نموده ، می فهمد که این هدف جز به فعلیت رسیدن همه ی استعدادها و امکانات در راه وصول به جاذبه ی عظمت الهی نمی باشد .
- ۴- در این مرحله درک می کند که با چنین « خود »ی نمی توان شوخی کرد . و آدمی به خوبی می فهمد که در جهان هستی یک چیز جدی وجود دارد ، آن هم «خود» اوست . زیرا این «خود» وابسته ی مشیت الهی است که فوق همه ی امور جدی و به وجود آورنده ی آن ها است .

این جا لب جوی زیبا نیست .

این جا برای تماشای مناظر زیبای طبیعت نیامده ایم .

این جا بازار سوداگری هم نیست .

این میدان کارزار ، جایگاه امانت الهی است که زندگی و هستی ما است .

امرسون می گوید :

« ای انسان دنیا در برابر دیدگان تو هر روز تازه می شود ، تو هو همواره تازه باش . »

انسان در هر حالی می تواند از صفر شروع کند .

یا به عبارت دیگر انسان می تواند از فوق صفر تنزل کند به صفر برسد و از این نقطه بار دیگر شروع به تحول نماید .

حقیقت گویی یعنی ما هستیم و جهان و انسان با ما در یک گذرگاه رو به کمال در حرکتیم .

خداوندا

تویی که شوق وصال به زیبایی مطلق و کمال کلی را در ما ایجاد کرده لحظاتی دل های ما را به حرکت به سوی آن ها می شورانی .

به یقین می دانیم که اگر ما را شایسته این وصال نیافریده بودی این همه شور در دل ما پدید نمی آوردی .

اگر نمی خواستی عطا فرمایی به ما نشان نمی دادی .

ما نبودیم و تقاضامان نبود

لطف تو نا گفته ی ما می شنود

آیات فراوانی در قرآن مجید وارد شده است که پایان رشد و تکامل را لقاء الله (دیدار خدای تعالی) معرفی می کند .

لقاء الله و رضوان الله عبارت است از ورود روح به جهان ملکوت ربانی که همه ی امتیازات و لذات عالم هستی مانند سایه هایی هستند که در برابر خورشید آن جهان محو و نابود می گردند .

اگر جهان این است که ما می بینیم و اگر انسان همین است که با موجودیتش آشنایی داریم هیچ راهی برای به ثمر رسیدن شخصیت آدمی جز کوشش و تکاپو وجود ندارد .

ملاک شایستگی و ناشایستگی شخصیت در عالم بقا عملی است که انجام داده است .

اگر سعی و عمل در راه سعادت فردی و اجتماعی انجام داده است این شخصیت شایسته ی لقاءالله و رضوان الله است .

و اگر سعی و عمل او در راه هوی و هوس و تخریب خود و اجتماع بوده است سرانجامی جز سقوط در عذاب و فراق الهی ندارد .

هیچ عاملی برای رشد انسانی نیرومندتر از آن نیست که بداند همه ی حرکات او تحت نظاره ی خداوندی است و هر کاری که می کند و سخنی که می گوید و اندیشه ای که در ذهنش به جریان

می افتد ثبت و ضبط گشته ، سرنوشت آینده ی ابدی او را تشکیل می دهند .

در فکر بازگشت به خویشتن برای نوسازی خود باشید .

شخصیت آدمی آن ساختمان شگفت انگیز است که از موقع قرار گرفتن در مسیر رشد ، عامل نوسازی را در خویشتن می پروراند .

توبه عبارت است از بازگشت به خویشتن برای نوسازی خود .

توبه گاهی از بازگشت بسوی خدا آغاز می شود و این بازگشت موجب بازگشت به خویشتن و نوسازی خود می گردد .

و سپس این خود نوساخته به مسیر رشد و تکامل می افتد که پایانش رجوع به خدا است .
و گاهی توبه از بازگشت به خویشتن و تصفیه و نوسازی خود شروع و به قرار گرفتن در مسیر رشد و کمال می انجامد که پایانش رجوع به خدا است .

آن چه از دریای فیض الهی به جریان می افتد خشک شدنی نیست .
از آن لحظه که آدمی در جویبار زندگی قرار می گیرد ، مادامی که خود به جهت پلیدی ها و نابکاری ها از آن جریان بیرون نیاید راهی دریای ابدیت می گردد .
زیرا آن چه که از بالا شروع شده است و استعداد برگشت بسوی بالا را دارد در پایین پایان نمی پذیرد .

زندگی در جهالت مرگ در ضلالت را به دنبال دارد .
می توان گفت روح آدمی مانند یک دریای وسیع به وسعت عالم هستی یا فرضیه ی اتر است که همه ی کیهان را پر کرده است .
هر گونه کار و اندیشه و گفتاری که از آدمی سر می زند ، موجی در خود روح آدمی پدید می آورد که به وسعت عالم هستی است .

در برابر جهان اسرارآمیز پس از مرگ با پندارهای بی اساس خود را تسلیت ندهیم .
این مطلب که :

« کسی پس از عبور از مرگ برنگشته است که ببینیم روحش پایدار خواهد ماند یا نه »
مانند این است که بگوییم :

غوره پس از انگور شدن بر نمی گردد که در باره ی بقای وجود خود با من سخنی بگوید .
شیون و اضطراب از دیدن دنیای پس از مرگ شاید ناشی از این مسائل باشد :

۱- نخستین هشیاری ناب و رنج آور ، ناشی از آن است که جوهر پاکی که به نام روح سر تا سر عمر را می توانست برای آدمی با ارزش ترین عظمت ها را بیندوزد عاطل و باطل مانده و از قفس تن بیرون رفته است .

سکرات موت و به هم خوردن سیستم فعالیت های مغزی و رنج نامأنوس آن لحظات ، که انسان را به خود مشغول داشته است ، برای این است که متوجه نشود که چه جوهر خلاق و گرانبهایی به نام جان از دست او می رود .

۲- احساس عظمت جهان پشت پرده ی طبیعت که آدمی می توانست با انسان شدن واقعی شایستگی کمال مناسب آن جهان را داشته باشد .

۳- از دلائل معتبر و منابع اسلامی و قرائن و شواهد چنین برمی آید که یکی از شدیدترین تاسف ها و شکنجه های روح پس از جدایی از بدن ، این است که چرا در دوره ی زندگی دنیوی کار و فعالیتی اندک انجام داده است .

تا رسد دستت به خود شو کارگر
چون فتی از کار خواهی زد به سر

چه بخواهیم و چه نخواهیم ، چه بدانیم و چه ندانیم ، رو به هدف نهایی پیش می رویم .
دریافت یک آهنگ کلی تکامل برای جهان هستی ، اثبات کننده ی غایت و هدف اعلای جهان هستی است که در پیش روی ماست .
و هر لحظه از زندگی ما که می گذرد گامی به آن غایت و هدف نزدیک می شویم .
واقعیت روز مشاهده ی نتایج حیات ، چنان محقق و حتمی است که گویی مانند یک عامل موجود دنبال شما افتاده و شما را به ورود در آن صحنه می راند .

گمان مبرید که روز مشاهده ی نتایج حیات ، که اوراق زندگی انسان ها را در برابر دیدگانشان باز خواهد کرد ، روزی است که پس از میلیارد میلیاردها روز و شب فرا خواهد رسید ، و هر کسی آن چه را که کشته است درو خواهد نمود .

اصلاً شما با یک نظر والاتری نمی توانید روز معاد را با عنوان « فردا » توصیف نمایید .
زیرا تعاقب و توالی روزها و شب ها برای ما خاک نشینان است ، که در محاصره ی منظومه های کیهانی قرار گرفته

دریافت روز مشاهده ی نتایج حیات ، مانند آوای محرک و جدی کاروان بشری را که رو به قلمرو آینده دارند ، هشدار می دهد که این حرکت پر تلاش و پر معنا و اسرارآمیز رو به مقصد بسیار والایی است که نمی توانید آن را نادیده بگیرید .

آوای محرک بسیار جدی آن روز والا ، که نتایج حیات در برابر دیدگان انسان ها گسترده می شود ، جزئی از آهنگ کلی عالم هستی است که بدون آن ، نه برای حرکت و تلاش ما در زندگانی معنایی معقول می توان تصور کرد ، و نه برای سکون و ایستایی ما .
خاصیت اساسی روان آدمی ، پرواز سریع به هدف اعلای زندگی است .

پر و بال این مرغ ابد پرواز را نبندید .

حرکت یعنی سبکبال شدن موجود ، برای پرواز از موقعیتی به موقعیت دیگر .

این است قانون لایزالی تکامل .

سبک شدن و رهایی از موقعیت پیشین ، و جهش به موقعیت بعد ، که کامل تر و ظریف تر و دارای ابعاد سازنده ای بیشتر است .

انسانی که خود را با محاسبه ی دقیق و متکی به اصول سعادت بخش انسانیت سپری می نماید، به ورود در حیات معقول توفیق یافته است .

این حیات معقول هرگز به نیستی منتهی نمی گردد .

و هرگز باخت و سقوط راهی به آن ندارد .

زیرا آغاز حیات معقول از رشد شخصیت تا پایان آن ، ورود در پیشگاه خداوندی است .

ورود در پیشگاه خداوندی که در اذهان عمومی مرگ نامیده می شود ، سعادت عظمایی است که برای انسان های حسابگر در زندگی همواره مورد انتظار است .

آدمی که می پذیرد همه ی حرکات و سکناتش و حتی ناچیزترین موج اندیشه ای که در مغزش سر بر می کشد و فرو می نشیند ، در زنجیر رویدادهای هستی به شکل حلقه هایی درمی آید که در مشیت حکیمانه ی الهی ، از آغاز تا به انجام ، مورد محاسبه قرار می گیرد ، هرگز زندگی و جهان هستی را که خود جزئی از آن است مسخره و شوخی تلقی نمی کند .

قطره ای کز جویباری می رود

از پی انجام کاری می رود

پروین اعتصامی

تو ای انسان ، ان موجود با عظمتی که روحی از عظمت الهی در تو دمیده شده است .

تو با آگاهی به این استعداد فوق جهان هستی و تن دادن به تحولات تکاملی تا ورود به جاذبه ی ربوبی پیش خواهی رفت ، آیا خنثی کردن این استعداد و روی خاک ریختن پیمانۀ ای که از مقام ربوبی پر می شود بیم و هراس ندارد ؟

پیمانه ایست این جان پیمانه این چه داند

از عرش می ستاند بر فرش می فشاند

مولانا

از آغاز تاریخ بشری کاروان هایی از انسان ها در حرکتند .

مبدهای گوناگون ، مسیرهای متنوع ، مقصدهای مختلف .

حرکت استمرار دارد و توقی وجود ندارد .

زین بحر پر آشوب که بی پایان است

پیوسته چو موج از پی هم می گذریم

..... یک مبدا نهانگاه رحم مادران است .

مسیر حرکت از این مبدا همین آب و خاک و عناصر مادی عالم طبیعت است که همه ی اولاد آدم افتان و خیزان ، گریان و خندان ، از آن عبور می کنند .

و مقصد نهایی آن زیر انبوهی از خاک تیره است و آن خاک تیره را به روی خود می کشند .

مبدایی دیگر برای حرکت وجود دارد که آغاز هشیاری آدمی و احساس این که او جزیی کمال جو از یک کل شتابان به هدف والا است .

مسیر این مبدا اندیشه و تعقل نتیجه بخش با تکاپوی مثبت است که هر لحظه اش مرحله ای از تکامل را نصیب آدمی می سازد .

مقصد نهایی این حرکت لقاءالله و رضوان الله در ایام الله است .

کاروانیان این مسیر همراهان پیامبران و هم نشینان سعادت‌مندان و شهدای راه حق و حقیقت می باشند .

حرکتی که از مبدا طبیعی شروع شده است نه تنها شامل همه ی انسان ها است بلکه همه ی جانداران از موش کور و خفاش و افعی گرفته تا نرون و سقراط و موسی و فرعون و ابن سینا همه و همه از آن مبدا طبیعی شروع می کنند و به آن پایان طبیعی که در آمیخته شدن با انبوهی خاک است می رسند .

گروهی در این حرکت که شاید اکثریت کاروان بشری را تشکیل می دهند ، نه تنها با همان حرکت طبیعی از مبدا و مسیر طبیعی به سوی نقطه پایان طبیعی حرکت می کنند .

و مبدا حقیقی حرکت و مسیر و مقصد والای آن را درک نمی کنند بلکه اصلاً نمی دانند که حرکت می کنند یا نه

در ردیف مقابل این اکثریت اسف انگیز ، در هر قرنی چند انسان انگشت شمار پیدا می شوند که مبدا و مسیر و مقصد حقیقی را درک نموده ، می دانند که حرکت می کنند و چیست آن مبدایی که

حرکت از آن جا شروع می شود و کجاست آن مقصد والا ای که بایستی تکاپو تا وصول به آن ادامه یابد .

اینان که معنای حرکت و مبدا و مسیر و مقصد آن را دریافته اند ، نه از گذشت زمان تاسفی به خود راه می دهند و نه فساد فعلی جامعه ی خود ، آنان را مایوس و از تکاپو باز می دارد ، و نه به امید به آینده چنان دل می سپارند که واقعیات کنونی را از دست بدهند . اگر سیر آدمی در مسیر انالله وانا الیه راجعون آگاهانه و هشیارانه و هدف گیرانه بوده باشد ، هر قدمی که برمی دارد مرحله ای از رشد را می پیماید .

این حرکت از خدا ، به سوی خدا و در قلمرو مشیت خدا و در ایام خداوندی تحقق می پذیرد .

فَقْرُوا إِلَى اللَّهِ

به سوی خدا بگریزید (پناهنده شوید)

این گریز از خدا به سوی خدا ، به این معناست که آنان که به جهت مخالفت با تعهد الهی و نادیده گرفتن مسئولیت های ناشی از تکالیف انسانی احساس سقوط می کنند ، برای جبران سقوط و تباهی خود پناه گاهی جز خدا ندارند و باید به او پناهنده شوند .

راهی را پیش بگیریم که آفریننده ی راه و مقصد معین کرده است .

سمت حرکت در مسیر انالله وانا الیه راجعون یکی است .

(بگو به آنان : من شما را تنها به یک چیز پند می دهم ، این که دو تا دو تا و یک یک برای خدا قیام کنید .)

سبا آیه ۴۶

قیام فردی عبارت است از گسیختن از گذشته ی نابخردانه و زندگی تبهکارانه ، و تکاپو در راه به دست آوردن حیات معقول و جبران خسارات زندگی گذشته .

پس شما که از خاک برخاسته اید و می توانید رهگذر کمال بی نهایت شوید ، چرا به روی همان خاک خم می گردید .

شما گمشده ای دارید ، ولی اگر این گمشده ی شما در خاک بود ، شما را از خاک بیرون نمی آوردند و به بالا نمی کشیدند .

گمشده ی انسانی که وابسته به بالا است ، در افق بالاتر است نه در خاک .

هر لحظه ای از زمان که از آینده می رسد و به گذشته می خزد ، دنیا گامی از ما دور می شود ، و به مقدار آن لحظه آدمیان را وداع می گوید .

هیچ سکون و رکود مرگبارتر از آن نیست که موجود رونده و پویا احساس رکود و ایستایی نماید

چه خسارتی زیانبارتر از آن که آدمی در نقطه ای از زندگی به خیال آن که در ساحل زمان نشسته و گذشت زمان چون جویباری از کنار او عبور می کند ، و کاری با او ندارد ، به تماشای گذشت زمان قناعت بورزد .

آیا می توانیم پیش از فرا رسیدن مرگ ، زندگی را پاک نموده و این امانت الهی را بدون نقص به پیشگاه خداوندی ببریم ؟

آیا می توانیم پیش از مشاهده ی نتایج شرم آور پستی ها و وقاحت های خود چاره ای بیندیشیم و جان خود را از گرداب مهلک سرنوشت نجات بدهیم ؟

آری می توانیم .

مگر ما انسان نیستیم ؟

مگر ما آن قدرت را نداریم که آدرس جان خود را پیدا کنیم ؟

آری این قدرت را هم داریم .

مگر ما اسرارآمیز بودن جهان هستی و سکوت پر غوغای جهان را در مجرای قوانین درک نمی کنیم ؟

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند

یک کف خاک در این میکده ضایع نشود

عمل کنیم ، راه بیفتیم ، بکوشیم ، زیرا روز تجسم از دست دادن سرمایه ی روح روزی بس وحشتناک است .

روزی است که دست بر سر و زانو زدن هیچ نتیجه ای نخواهد بخشید .

برای کسی که فرا رسیدن ساعت تجسم گفتار و کردارهای زشتش حتمی است چگونه می تواند دست از پاک کردن درون از نتایج رسوب شده ی آن ها بردارد و در خواب راحت بیارامد .

همه ی اجزاء و قوانین عالم هستی فریاد می زنند :

بروید و در این مسیرزاد و توشه ای برای وصول به سرنوشت نهایی همراه داشته باشید .

چون شما سوی جمادی می روید

آگه از جان جمادی کی شوید
جمله اجزاء در تحرک در سکون
ناطقان کانالیه راجعون

.....

ذکر تسبیحات اجزاء نهان
غلغلی افکنده در این آسمان
جمله اجزاء زمین و آسمان
با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
خامشیم و نعره ی تکرارمان
می رود تا عرش و تخت یارمان

مولانا

هیچ کسی جز خود انسان نمی تواند جان گمشده ی خود را پیدا کند .
رهبران راستین فقط چراغی فرا راه گم کردگان جان می گیرند ، اما راه رفتن و نگرستن و
جستجو ، وظیفه ی خود انسان است .

ای انسان

سرمایه و هستی تو عمر توست .

هر روز که از عمر تو می گذرد قسمتی از هستی ات از بین رفته است .

بنگر از هستی و سرمایه ات استفاده کرده ای یا خیر .

دلائل لازم و کافی وجود دارد و اثبات می کند که حیات من در این برهه از زمان که زندگی
می کنم ، مانند قارچ خود رو از زمین نروئیده ، و یا مانند باران از ابرهای فضایی بر روی
زمین نباریده است .

این حیاتی که من دارم از رهگذر بسیار پر پیچ و خم میلیاردها رویداد در طبیعت از کانال

معینتی به این موقعیت فعلی رسیده است .

من بایستی تکلیف خود را در برابر این سوال که جدی ترین سوالات بشری است روشن سازم :

که هدف نهایی این زندگی چیست ؟

و به طور قطع اگر این سوال که :

از کجا آمده ام ؟

برای چه آمده ام ؟

به کجا می روم ؟

به طور منطقی حل نشود ، حیات من نه از نظر معرفت و نه از نظر عمل قابل تفسیر و توجیه نخواهد بود .

و وابستگی من به موجود برین و آفریننده و کوک کننده ی این ساعت بزرگ که جهان نامیده

می شود ضرورت قاطعانه دارد که ارتباط خود را با آن موجود برین روشن بسازم و مطابق آن عمل نمایم .

حل این مسائل که باید آن ها را ارکان اساسی حیات نامید با شناخت های تقلیدی و قرار گرفتن در جاذبیت شخصیت ها امکان پذیر نمی باشد .

کسی که از شناخت حکمت برخوردار است همه ی اعضای قافله ی بشری را در مسیر

انالله و انا الیه راجعون می بیند .

آیا اکثریت قریب به اتفاق مردم مخصوصاً در دوران اخیر می فهمند که زندگی چیست ؟

و برای چه زندگی می کنند ؟

پاسخ این مسئله را سارتر با صراحت کامل می دهد و می گوید :

باید زندگی کرد ولی زندگی هدف و فلسفه ای ندارد

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

زندگی جاهلانه مرگی است که نمایش زندگی دارد .

آدمی در هر لحظه از زندگی از مرز باریک میان رشد و سقوط عبور می کند .

دانه ای در صیدگاه عشق بی رخصت مچین

کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می کنند

زندگی حساس ترین پدیده ی عالم هستی است .

تکرار اهدناالصراط المستقیم در هر شبانه روز ده مرتبه ، کاشف از حساسیت زندگی آدمی است که از مرز میان رشد و سقوط عبور می کند .

هیچ تا کنون در این نکته ی شگفت انگیز اندیشیده اید که انسان با این که در میان انبوه انسان ها و از پدر و مادر در میان اعضای خانواده به دنیا می آید ، جسم فیزیکی او با صدها رابطه با انبوه انسان ها و پدیده ها و رویدادها در ارتباط است ، ولی تنهایی فردی خود را هم به خوبی احساس می کند .

گرسنگی و تشنگی او فردی است ، بیماری او فردی است ، خنده و گریه او فردی است . هنگامی که در مسیر مرگ قرار می گیرد ، به تنهایی این راه را درمی نوردد و به تنهایی با مرگ گلاویز می شود .

این احساس تنهایی و فردی در میان انبوه انسان ها و میلیون ها پدیده و رویدادهای محیطی و اجتماعی ، یک احساس دروغین نیست ، بلکه از واقعیت کاملاً جدی برخوردار است . ریشه این احساس شخصیت مستقل اوست .

اگر شما یقین پیدا می کردید که بدون شناخت هدف و فلسفه ی زندگی ، هیچ یک از اصول و قوانین گرداننده ی انسان دارای محتوی نمی باشد ، به حکم صریح عقل و وجدان باید هدف و فلسفه ی زندگی خود را پیدا کنید ،

اگر چه همه ی افراد و جوامع بشری در پوچ گرایی غوطه ور شوند .

چرا ؟

برای این که شما پذیرفته اید که « من هستم » .

اگر برای شما حقیقت روشن گشته است ،

و اگر واقعیات مربوط به زندگی مادی و معنوی برای شما آشکار شده است ، همه ی آن ها را در اختیار دیگران قرار بدهید .

تولد دوم انسان که آغاز خودسازی اختیاری اوست از موقعی شروع می شود که انسان شروع به خودسازی می نماید .

این است تولد اختیاری .

و این است آغاز « من هستم » .

ایمان حقیقتی است که هم راه و هم مقصد را نشان می دهد ، و هم نیروی حرکت را در راه به سوی مقصد را به وجود می آورد .

جز حیات معقول هیچ نوع زندگی قابل عرضه به خداوند نیست .

چیست دین برخاستن از روی خاک

تا ز خود آگاه گردد جان پاک

اقبال لاهوری

همان طور که نمی توانی بگویی « من نیستم » .

نمی توانی بگویی « من بی هدفم » .

من هرگز در زیر شاخ و برگ خلقت به این دلیل که قوانین حاکمه بر این درخت پر شاخ و برگ خارج از اختیار و قدرت من است ، به تماشاگری محض نخواهم نشست .

من احساس جدی تکلیف را در این زندگانی به شوخی نخواهم گرفت .

من که اشتیاق و نیروی تحرک را در درونم با کمال وضوح درمی یابم چگونه بنشینم و در انتظار از راه رسیدن رویدادها باشم . که هر یک از مجرای خود گذشته و سراغ وجود مرا بگیرند .

و به مقتضای طبیعت خود ، حیات مرا پاره پاره کرده با خود ببرند .

پس تا آخرین نفس از حرکت و تلاش باز نخواهم ایستاد .

سرنوشت نهایی حیات آدمی محصولی از مجموع گفتارها و اعمال و اندیشه ها و نیت ها و هدف گیری های اوست .

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

مولانا

زمان بسیار سریع می گذرد .

ولی نگاه به این حرکت سریع از فاصله ی بسیار زیاد است ، که حرکت سریع را کند نمایش می دهد .

فراموش نمی کنم که روزی در بالین یک بیمار نشسته بودم که در حدود نود سال از عمرش گذشته بود ، و دو روز بعد از دنیا رفت .

او هنوز هوش و درکش را از دست نداده بود .

از وی پرسیدم سالیان گذشته ی عمر خود را چگونه درک می کنید ؟

او پلک های چشمش را روی هم گذاشت و فوراً باز کرد و گفت :

« چنین چیزی » و با « چنین سرعتی » .

در قطع نخل سرکش باغ حیات ما

چون ارّه ی دو سر ، نفس اندر کشاکش است

فقط یک توجه است که می تواند وحشت و تاسف گذشت و سپری شدن عمر ما را از بین ببرد .

و امید و خوشحالی و آرامش را جانشین آن ها بسازد ، و آن توجه به این است که بدانیم با هر نفسی که می زنیم از زندان دنیا دورتر و به ملاقات پروردگارمان نزدیک تر می شویم .

امروز روز کشت و کار است و فردا روز درو کردن .

همه ی وسایل درک و فهم آدمی با اصرار تمام اثبات می کند که این دنیا جایگاه فراگرفتن علم و انجام اعمال شایسته است ،

اگر چه نتایج نهایی آن علم و عمل را در این دنیا نمی بینیم .

عمر آدمی در این دنیا بایستی در تحصیل معرفت به حقایق بگذرد .

و آن معرفت را به کار ببندد .

و بداند که فردایی در انتظار او است که قطعاً آن معرفت و عمل مورد محاسبه ی دقیق قرار خواهد گرفت .

فرزندان دنیا همانند آن کودکان گستاخند که به گمان ابدیتِ دامن پدر و مادر ، به آن چسبیده ، و آنان با این که می بینند با گذشت سالیان عمر استعداد های عالی تری در وجودشان برای به فعلیت رسیدن می جوشند ، با این حال آن ها را سرکوب و خفه می کنند .

و یا آن استعدادها را به صورت نیروهایی برای محکم تر چسبیدن به دست و پا و دامن این پدر و مادر به کار می گیرند .

آنان در عشق به دنیا مبدل به نموده های خود دنیا شده اند .

و آنان که در این دنیا فرزندان آخرت هستند ، هنگامی که از شیر مادرشان که این دنیا است بریده شدند ، و از دامن پدرشان که مزایای فعاله ی طبیعت است ، آزاد گشتند ،

خود شروع به راه رفتن می کنند .

دنیا را بهتر از دنیا پرستان می شناسند ، زیرا آخرت را درک کرده اند .

این دنیا یک طرف معادله ای است که بدون شناخت آخرت که طرف دیگر معادله است ، امکان پذیر نمی باشد .

از طرف دیگر همه ی آنان که زندگی ابدی را پذیرفته اند ، با نظر به معرفت دنیا و زندگی در آن به عنوان قابل حقیقتی تکمیل با زندگی اخروی ، به یک معرفت کامل در باره ی دنیا دست می یابند که بر دیگران امکان پذیر نیست .

زندگی با چنین معرفتی ، همان حیات معقول در دنیا است که دارندگان آن فرزندان آخرتند .

حیات کسانی که در مسیر حیات معقول به پایان می رسد حیات حقیقی است .

این حیات معقول با ارزش ترین و با عظمت ترین پدیده ی الهی است که باید از هجوم رهنان ضد انسان و هوس های شیطانی نگهداری شود .

کسی که می داند لحظات عمر او در گذر است ، گذشتن عمر را آگاهانه نوجیه می نماید .

هر نفس نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می رسد

مستمری می نماید در جسد

بلی ، لحظات عمر نو نو از آینده می رسند و بدون کمترین توقف به گذشته می خزند .
گویی :

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی
فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست

آیات قرآنی و روایات معتبر و مخصوصاً نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام ، هشدارهای شدیدی درباره ی منزلگه نهایی و عام ابدیت و سرای آخرت داده اند .
این همه هشدارها و آگاه سازی ها از یک طرف ، و جریان اسرار آمیز عالم طبیعت که با سکوت بسیار اعجاب انگیز در دل هر انسان بیداری غوغاها بر پا می کند .
از طرف دیگر و احساس بسیار ناب و عالی درباره ی عاقبت فضیلت ها و شقاوت ها که به تنهایی می تواند عکس العمل بسیار با اهمیت پشت پرده را ثابت نماید .
از طرف سوم گویای یک خبر بزرگی است که همه انبیاء و اولیاء و حکمای راستین با کمال جدیت ابراز نموده اند .
ما بنی نوع انسان در طبیعت مانند ماهی در آب شناور خواهیم بود .
با این تفاوت که ماهی اگر از آب بیرون بیفتد هلاکتش حتمی است ، زیرا از عوامل زیست خود برکنار شده است ،
در صورتی که انسان به جهت داشتن بعد روحانی می تواند از حوض محدود طبیعت برآمده و وارد اقیانوس بعد روحانی خود گردد .
و با ورود به اقیانوس بعد روحانی ، نه تنها حوض طبیعتی که موجودیت مادی او را احاطه کرده است نمی خشکد ، بلکه زلال تر و صاف تر و گواراتر گشته و به صورت جزیی از همان اقیانوس درآمده و آدمی را به حرکت در مسیر انالله وانا الیه راجعون وادار می سازد .
اگر زندگی در این دنیا را مطلوب تلقی کنید ، بیش از سایه ای که گسترده می شود و به سرعت برچیده می شود چیزی را نخواهید دید .
و اگر زندگی در این دنیا را در مسیر حیات معقول قرار بدهید و هدف اعلای حیات معقول را تعقیب نمایید ، زندگی شما از اصالتی برخوردار خواهد گشت که ابدیت محصول آن است .
اساسی ترین و در عین حال عمومی ترین امتیازی که حیات معقول دارا می باشد پاسخ به این سه سوال مهم است :

۱- از کجا آمده ام ؟

۲- برای چه آمده ام ؟

۳- به کجا می روم ؟

و بدون این پاسخ امکان ندارد حیات آدمی به مرحله ی حیات معقول برسد .

از خورشید زندگی در راه کمال برخوردار شوید که مرگ بر همه ی شما سایه افکنده است .

باید این زندگی را به عنوان یک سرمایه ی بسیار ارزنده تلقی نموده و با بهره برداری از عقل و وجدان ، زندگی را برای حیات ابدی آماده ساخت .

از همه ی در و دیوار جهانی که در آن زندگی می کنیم فریاد هشدار شنیده می شود .

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

هشدار که سالیان عمر ما با گذشت بی سر و صدای خود ، قدرت و زیبایی و لذایذ را تدریجاً از دست ما می رباید ، و ما را روانه ی حاشیه ی طبیعت می سازد .

خطای ما در درک زمان ، قیامت و بهشت و دوزخ را با فاصله ی بی نهایت برای ما مطرح می نماید .

لطف و عنایت ربانی تو ای خداوند لطیف و توانا می تواند ما را در سرای ابدیت از دیدار آن وجود نازنین محروم نسازد .

آن چنان که خورشید جهان افروز از تابش فروغش بر اجسام محقر دریغ نمی دارد .

امیدها و آرزوهایی که در درون ما شعله می کشند ، همه و همه از عنایات تو سر می کشند .

اگر بشر بپذیرد که خداوند بزرگ او را می بیند و در نتیجه او هم خدا را دریافت نماید ،

نه تنها همه ی دردهای او درمان خواهد گشت ، بلکه توفیق او در راه دریافت کمال حتمی خواهد بود .

تا آدمی کششی از نظاره و تربیت الهی را احساس نکند و معتقد به چنین جاذبه ای نباشد ، استعداد بالانگری و حرکت به کمال او به فعلیت نخواهد رسید .

حکمای انسان شناس یکی از اساسی ترین طرق شناسایی شخصیت آدمی را شناسایی هدف های او معرفی می کنند .

اگر هدف انسان خدا باشد و بس ، در حقیقت هدف او به فعلیت رسیدن همه ی استعدادهای مثبت است در همه ی ابعاد مادی و معنوی .

زیرا چنین شخصی می داند که برای به حرکت درآوردن هر یک از استعدادهای مثبت وی یک عامل الهی دائماً آماده ی کار است که :

کسانی که در باره ی ما مجاهدت می کنند ، ما آن ها را به راه هایی

(که منتهی بر مقام ربوبی ما می گردد)

هدایت می کنیم .

عنکبوت آیه ی - ۶۹

توجه به خدا به طور دائمی مستلزم پذیرفتن نظاره ی او درباره ی خویشتن است .

عالی ترین درجه ی زهد در این دنیا عبارت است از اعتقاد به این که دنیا گذرگاه بسیار پر معنایی است که آگاهی و هشیاری در آن موجب شکوفا شدن استعداد های عالی انسانی می گردد .

و عالی ترین استعدادی که در این گذرگاه به فعلیت خواهد رسید عبارت است از دریافت واقعی این آیه :

ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین

انعام - ۱۶۲

(قطعاً نماز و عبادات و زندگی و مرگ من از آن خداوند پرورنده ی جانیان است)

نقل می کنند که اپیکتت که برده ی یکی از افسران نرون و خود از حکمای روم به شمار

می رود به جهت ضرورتی که ایجاب کرده بود سفر دریایی در پیش گرفت .

پس از آن که کشتی مقداری از مسیر را پیموده بود ، طوفانی سهمگین سطح دریا را فرا گرفت و همه ی کشتی نشینان در اضطراب شدید بیم از مرگ فرو رفتند .

دیوار زندگی آنان شکاف برداشت .

هول و هراس آخرین ساعات زندگی نه تنها همه ی کشتی نشینان را از یکدیگر بیگانه ساخت ، بلکه هر یک از آنان خود را هم به دست فراموشی سپردند ، و کاری جز داد و فریاد و جزع و ناله نداشتند .

اپیکتت همچنان آرامش خود را حفظ نموده بود و گویی هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده است .

آرامش شگفت انگیز وی که مانند تماشاگران بر زیبایی امواج دریا احساس می شد بعضی از آن کشتی نشینان را سخت ناراحت کرده بود .

که آیا این مرد مرگ را احساس نمی کند ؟

آیا کام مرگ را که برای بلعیدن ما باز شده است نمی بیند ؟

شخصی نزد اپیکتت آمد و گفت : مگر نمی بینی طوفان مرگ را در صدد درنوردیدن طومار زندگی ما است .

این چه موقع آرامش است ،

مگر زنده نیستی یا احساس مرگ نمی کنی ؟

اپیکتت از جای خود برخاست و خطاب به کشتی نشینان چنین گفت :

من هیچ علتی برای اضطراب در این موقعیت نمی بینم .

به من بگویید : چرا باید مضطرب شوم ؟

آیا بدون علت و نیاز سفر دریا را پیش گرفته ام ؟

نه هرگز .

علت و نیاز بوده است که مرا به این سفر وادار نموده است .

آیا سفر دریایی بدون کشتی امکان پذیر بود ؟

نه هرگز .

پس سوار شدن من به کشتی نیز معلول یک علت ضروری منطقی بوده است .

آیا اختیار بادهای طوفانی در دست من است که بتوانم از آن جلوگیری کنم ؟

پاسخش واضح است که هرگز .

آیا کشتی بان با ما خصومت شخصی دارد که فقط با غرق کردن ما در این موقع انتقامش را از ما می کشد ؟

نه هرگز .

پس ای همسفران عزیز ، ما در مسیری که تا کنون پیموده ایم کمترین تقصیر و خطای اختیاری نکرده ایم .

برای همین است که من این لحظات را که دروازه ی ابدیت به رویم باز شده است در کمال آرامش به تماشای فروغ ابدیت پرداخته نه ناله ای خواهم کرد و نه شیونی سر خواهم داد .
تکلیف ما در این لحظات نهایی تسلیم به سرنوشت است و با معبود یگانه به راز و نیاز پرداختن اندک اندک طوفان دریا آرام می شود و همه ی کشتی نشینان نجات پیدا می کنند .

معمولاً انسان ها نمی دانند که ماورای این حیات طبیعی آن حیات حقیقی است که از نظر عظمت و اصالت با این حیات طبیعی قابل مقایسه نمی باشد .

و اگر انسان در تکاپو برای رشد معرفت و عمل کوتاهی نکند ، از آن حیات حقیقی برخوردار گشته ، راحت حقیقی را در آن حیات دریافت خواهد کرد .

عدم درک این حقیقت است که آدمیان به این حیات طبیعی سخت می چسبند . و با این چسبیدن از چشیدن طعم حقیقی همین حیات نیز محروم می مانند .

درست مانند این که برای دیدن نور لامپ ، چشم را به لامپ بچسبانند .

مسلم است که انسان یا عالی ترین موجود در جهان خلقت است و یا یکی از عالی ترین موجودات در صحنه ی خلقت است . بنابراین خلقت او نیز بر حق است و برای وصول به یک هدف و الایی است که با زندگی محدود و بی محاسبه ی چند روزه ی این دنیا تامین نمی گردد .

و باید برای حیات او هدفی ماورای مقاصد ناچیز زندگی طبیعی محض وجود داشته باشد .

آیات فراوانی در قرآن مجید با اشکال مختلف تاکید می کند که هستی انسان با مرگ از بین

نمی رود و مرگ برای این موجود بزرگ پلی است برای عبور به جهان دیگری که از نظر عظمت و بقا و اصالت با این حیات زودگذر به هیچ وجه قابل مقایسه نیست .

و قطعاً جهان آخرت حیات حقیقی است .

عنکبوت آیه ۶۴

و امیرالمومنین علیه السلام قانون کلی هدف شناسی را چنین بیان فرموده است :

«اگر ندانسته باشی که از کجا آمده ای ، ندانسته ای که به کجا خواهی رفت» .

قطعاً برای شما پایانی (هدفی) است خود را به پایان خویشتن برسانید .

البته مقصود پایان زمانی نیست بلکه مقصد هدف والای حیات است که باید برای تحصیل آن بکوشند .

انسان هدفدار همواره از یک روشنایی عالی برخوردار است که در هر لحظه می داند چه می کند ، و به کجا می رود .

همت های مردان کوه ها را از جا برمی کند .

اندازه و ارزش انسان وابسته به اندازه و ارزش همت اوست .

حضرت علی علیه السلام

همان فروغ الهی که بر کل هستی می تابد بر هر جزئی از آن نیز می تابد .

دریافت نزدیکی خداوند به وسیله ی احسان های ربوبی اش آن چنان روشن و بدیهی است که فقط مردم در خود فرو رفته از درک آن ناتوانند .

آیا شنیده اید که : وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

رعد آیه ۷

برای هر قومی هدایت کننده ای هست .

این کلام خداوندی است .

این حقیقت گوشزد می کند که : انسان به حال خود رها نشده است .

آیا انسان گمان می کند که بی هدف و بی غرض رها شده است .

قیامت آیه ۳۶

انسان در هر حالی که باشد اگر بخواهد درباره ی حیات خود آن سوال عمیق را که می گوید :

از کجا آمده ای ؟ و به کجا می روی ؟ و برای چه آمده بودی ؟

پاسخ صحیح پیدا کند و مطابق همان پاسخ حیات خود را تفسیر و توجیه نماید ، قطعاً راهنمایی برای خود پیدا خواهد کرد .

برای انسان هشیار و متحرک که این دنیا را با دیده ی خرد می نگرد ، آگاهی یک لحظه برای بستن بار سفر در حرکتی که پیش گرفته است کافی است .

دروغ می گوید کسی که می گوید : من حقیقت را جستجو پیدا نکردم .

زیرا ورود به مسیر جستجو همان و تابش نور هدایت کننده بر آن مسیر همان .

نابینا آن کسی است که نور الهی را در خود جستجو و تکاپو کند و نتواند ببیند .

کسانی که در باره ی ما مجاهدت بورزند ، ما البته آنان را به راه های خود هدایت خواهیم کرد .

عنکبوت آیه ۶۹

بنابراین :

اگر جوینده ای را دیدیم که به مطلوب نرسیده است ، یقین باید بدانیم که او جوینده نبوده است .

یا جویندگی وی با خودخواهی ها و تعصب و کجروی ها مخلوط گشته است که نتوانسته است به سر منزل مقصد برسد .

یا قلمی به دست بگیر و خط بطلان بر هستی خود زن و بگو که نیستم .

و یا این هستی را رهسپار هدفی بالاتر از خور و خواب و خشم و شهوت و طرب و عیش بدان .

این گفته ی کسی جز ذات پاک تو نیست ، زیرا تو خودت این غوغا و فغان درونی را می بینی و

می شنوی ، اگر چه در مرگبارترین خموشی و سکوت بوده باشی :

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغا ست

حافظ

فرح و شادی در بشارت رهایی از زنجیر گرانبار زندگی دنیوی است و همواره به پیش نگرستن و حرکت به پیش نمودن .

گر مرگ رسد چرا هراسم
کان راه به توست می شناسم
از خوردگی به خوابگاهی
وز خوابگاهی به بارگاهی
گر شوق تو هست خانه خیزم
خوش خسبم و شادمانه خیزم

نظامی

کسی که بخواهد مرگش را خوب بشناسد لازم است که زندگیش را خوب بشناسد .
بار دیگر به چنگال های مرگ و بریده شدن تدریجی علائق و شروع رگبار حوادث ناگوار و
سرنوشت نهایی خود بنگرید .
زمان محدود ، قدرت رو به زوال ، و حرکت رو به هدف نهایی قطعی است .
زندگی حرکتی است رو به هدف بزرگ .

کجا خواهی ز چنگ ما بریدن
که داند دام قدرت را دریدن
چو پایت نیست تا از ما گریزی
بنه گردن رها کن سر کشیدن
دوان شو سوی شیرینی ز غوره
به باطن گر همی دانی دویدن
رسن را می گزی ای صید بسته
نبرد این رسن هیچ از گزیدن
نمی بینی سرت اندر ره ماست

کمانی بایدت از زه خمیدن
دل دریا ز بیم و هیبت ما
همی جوشد ز موج و از طپیدن
فلک را تا نگوید امر ما بس
بگرد خاک ما باید تنیدن

مولانا

داستان شیخ حکیم و عارف بزرگ
مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی
رحمة الله علیه

ای که دستت می رسد شو کارگر
پیش از آن که کز تو ناید هیچ کار
سال دیگر را چه می داند حیات
یا کجا رفت آن که با ما بود پار

مرحوم استاد گرانمایه محمد تقی جعفری رحمة الله علیه می فرماید :

استاد بسیار وارسته از علائق ماده و مادیات و حکیم و عارف یزرگ مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی قُدس الله سرّه که در حوزه ی علمیه نجف اشرف در حدود یک سال و نیم خداوند متعال توفیق حضور در افاضاتش را به من عنایت فرموده بود ، دو روز به مسافرت ابدی اش مانده بود که مانند هر روز به حضورش رسیدم ،

وقتی که سلام عرض کردم و نشستم ، فرمود :

برای چه آمدی آقا ؟

عرض کردم : آمده ام که درس را بفرمایید .

شیخ فرمود : برخیز و برو ، آقا جان برو ، درس تمام شد .

چون آن روز دو روز مانده به ایام محرم بود خیال کردم که ایشان گمان کرده است که محرم وارد شده است و درس های حوزه نجف برای چهارده روز به احترام سرور شهیدان امام حسین علیه السلام تعطیل است ، لذا درس ها هم تعطیل شده است .

عرض کردم : دو روز به محرم مانده است و درس ها دائر است .

شیخ در حالی که کمترین کسالت و بیماری نداشت و همه ی طلبه های مدرسه مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمد کاظم یزدی که شیخ تا آخر عمر در آن جا تدریس می کرد ، از سلامت کامل شیخ مطلع بودند .

فرمودند : آقا جان به شما می گویم ، درس تمام شد ، من مسافرم .

« خر طالقان رفته پالانش مانده ، روح رفته جسدش مانده »

این جمله را فرمود و بلافاصله گفت : لا اله الا الله .

در این حال اشک از چشمانش سرازیر شد و من در این موقع متوجه شدم که شیخ از آغاز مسافرت ابدی اش خبر می دهد .

با این که هیچ گونه علامت بیماری در وی وجود نداشت و طرز صحبت و حرکات جسمانی و نگاه هایش کمترین اختلال مزاجی را نشان نمی داد .

عرض کردم : حالا یک چیزی بفرمائید تا بروم .

فرمود : آقا جان فهمیدی ؟ متوجه شدی ؟ بشنو :

تا رسد دستت به خود شو کارگر

چون فقی از کار خواهی زد به سر

بار دیگر کلمه ی لااله الاالله را گفتند و دوباره اشک از چشمان وی به صورت و محاسن مبارکش سرازیر شد .

من برخاستم که بروم و دست شیخ را برای بوسیدن گرفتم ، شیخ با قدرت زیادی دستش را از دست من کشید و نگذاشت آن را ببوسم .

(شیخ در ایام زندگی اش مانع از دست بوسی می شد) من خم شدم و پیشانی و صورت و محاسنش را بوسیدم ، قطرات اشک چشمان شیخ را با لبان و صورتم احساس کردم که هنوز فراموش نمی کنم .

پس فردای آن روز ما در مدرسه ی مرحوم صدر اصفهانی در حدود یازده سال اینجانب در آن جا اشتغال داشتم ، اولین جلسه ی روضه ی سرور شهیدان امام حسین علیه السلام را برگزار کرده بودیم .

مرحوم آقا شیخ محمد علی خراسانی که از پارساترین و عاظم نجف بودند ، آمدند و روی صندلی نشستند و پس از حمد و ثنای خداوندی و درود بر آل محمد صلی الله علیه و آله گفتند :

انالله وانا اليه راجعون

شیخ مرتضی طالقانی از دنیا رفت و طلبه ها بروند برای تشییع جنازه ی او .

همه ی ما برخاستیم و طرف مدرسه ی مرحوم آقا سید کاظم یزدی رفتیم و دیدیم مراجع و اساتید و طلبه ها آمده اند که جنازه ی شیخ را بردارند .

از طلاب مدرسه ی مرحوم سید داستان فوت شیخ را پرسیدیم .

همه ی آن ها گفتند : شیخ دیشب مانند همه ی شب های گذشته از پله های پشت بام بالا رفت و در حدود نیم ساعت به مناجات سحرگاهی با صدای آهسته مانند همیشه پرداخت و سپس از پله ها پایین آمد و نماز صبح را خواند .

پس از دقائقی چند چراغ را خاموش کرد .

تا این جا حالت همیشگی شیخ بود ، ولی شیخ همیشه نزدیکی طلوع آفتاب از حجره بیرون می آمد و در حیاط قدم می زد

امروز صبح متوجه شدیم که با این که مقداری از طلوع آفتاب می گذرد ، شیخ برای قدم زدن در حیاط مدرسه نیامد ، لذا نگران شدیم و از پشت شیشه ی پنجره ی حجره ی شیخ نگاه کردیم .

دیدیم شیخ در حال عبادت جان به جان آفرین تسلیم کرده است .

شیخ به من فرموده بود که :

من تا چهل سالگی در دهات طالقان چوپانی می کردم .

روزی در حال چراندن گوسفندها تلاوت قرآن با صدایی بسیار زیبا به گوشم رسید .

حالم دگرگون شد و گفتم خدایا عمر من به آخر خواهد رسید و این نامه ی تو را نخوانده چشم از دنیا خواهم بست .

از بیابان برگشتم و گوسفندان مردم را به خودشان برگرداندم و از اشخاص مطلع پرسیدم که من برای درس خواندن باید به کجا بروم ؟

گفتند : برو به اصفهان و من رفتم اصفهان

من مقدمات را با سرعت غیر عادی فرا گرفتم و موفق به حضور در دروس دو حکیم مرحوم میرزا جهانگیر قشقایی و مرحوم آخوند کاشی رحمة الله علیهما گشتم و سپس به نجف اشرف مهاجرت کردم و در دروس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی حاضر شدم ، احساس کردم مطلب تازه ای را از ایشان نمی شنوم .

.....

آن صحنه های بزرگ که عالم وجود در پیش دارد و آن امواج حوادث بزرگ که کارگاه خلقت در پشت سر گذاشته است و به طور کلی آن آهنگ بزرگی که در جهان هستی نواخته می شود یقین بدانید که از آینده ی بسیار بسیار با اهمیت و با عظمتی خبر می دهند .

کار من و تو بدین درازی

کوتاه کنم که نیست بازی

نظامی

هر چه بیشتر و دقیق تر درباره ی جهان و انسانی که در آن زندگی می کند فکر می کنیم عظمت و اهمیت آهنگی را که در جهان هستی نواخته می شود بهتر و روشن تر می فهمیم و درک

می کنیم که کار بسیار بزرگی در این جهان صورت می گیرد که همه چیز در خود آن نیست بلکه وضع بسیار با اهمیتی را نشان می دهد که در پشت سر آن است ،

لذا هم نیل به سعادت و فوز و فلاحی که از این کار بزرگ نصیب انسان خواهد شد خیلی با عظمت است و هم شکست و سقوط وی .

آن کس که به تفسیر و توجیه هدف عالی حیات خود موفق شده است و از عهده ی پاسخ سوال بزرگ و فراگیر « از کجا آمده ام ؟ برای چه آمده ام ؟ به کجا می روم ؟ » حقاً مورد غبطه است .

اشخاصی که به حقیقت زندگی آشنا و علل و نتایج آن را دقیقاً مطالعه نموده اند مرگ در نظر آن ها گذرگاهی است و یا مرگ اول فصلِ درو کردن محصولی است که در مزرعه ی زندگی تخم آن را پاشیده و با تحمل و تلاش های طاقت فرسا در تربیت آن کوشیده اند .
برای این گونه اشخاص مرگ با صورت زیبا و دلارایی تجلی می کند .

مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست
پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار
آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار
روی زشت توست نی رخسار مرگ
جان تو همچون درخت و مرگ برگ
گر به خاری خسته ای خود کشته ای
وز حریر و قزدری خود رشته ای

مولانا

هر چه درباره ی مرگ نویسندگان و متفکران سخن گفته اند مربوط به پیش از مرگ و پس از مرگ بوده است .

ما نمی گوئیم دو مسئله پیش از مرگ و پس از مرگ اهمیتی ندارد بلکه بلعکس هر دو موضوع فوق العاده جالب توجه است .

و چنان که خواهیم گفت اسرار پس از مرگ یقیناً مهم تر از خود مرگ است .

ما می گوئیم متفکرین با این که ادعای تشریح مرگ نموده اند ولی از عهده ی اثبات آن برنیامده اند .

حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است :

« روززگاری از حقیقت مرگ تفتیش و بررسی نمودم ، مشیت خداوندی آن را پنهان داشته است ، دور باد تفکرات از شناسایی آن ، مرگ از معلومات مخفی و مخزون است . »

نهج البلاغه

هنگامی که ادراکات و قوای حساس انسان در اثر به پایان رسیدن زندگی مختل می گردد ، دقیقه و ساعت و غیره از محدودیت های اندازه گیری زندگان خارج شده مقدار زمان کشش غیر متناهی به خود می گیرد .

بلی من و شما که از دور به منظره ی طوفانی مرگ نگاه می کنیم چنین گمان می کنیم که به فاصله ی ده دقیقه یا یک ساعت آن شخص مرده از دالان مرگ عبور نمود .

آن چنان که این روزها عده ی زیادی از علماء فیزیولوژی می گویند بی ارتباط به این گفتار نیست :

در حال جان کندن جنبش و لرزش های مخصوصی توأم با مقداری الکتریسته در اعصاب دماغی ایجاد می گردد ، در آن حالت نوسانات مختلفی در مغز دیده می شود که کاشف از بروز دادن حافظه حوادثی را است که انسان در طول زندگی دارای آن ها بوده است .

ظن قوی می رود ، جمله ی طلائی علی بن ابیطالب علیه السلام هم به همین معنی اشاره کند :

« شخص در حال جان کندن به آن چیزهایی که عمر خود را با آن ها سپری نموده و روزگار خود را به پایان رسانیده است توجه می کند . »

چقدر خوب گفته است آن متفکر انسان شناس که اگر یک صدم اشک هایی که برای شکم های گرسنه و بدن های برهنه ریخته می شود به ارواح گرسنه ی معرفت و برهنه از فضائل ریخته می شد ، هم گرسنگی ها و برهنگی های جسمانی از بین می رفت و هم گرسنگی ها و برهنگی های روحی زایل می گشت .

ولی این زندگی دنیوی بقدری مردم معمولی را سرگرم می کند که اگر یک عمر چند صد ساله را هم با تندرستی بدن و بیماری روانی سپری کنند متوجه نمی شوند که با چه وضعی عمر خود را می گذرانند .

اگر از درک و آگاهی عمیق تری برخوردار بودیم آن وقت می فهمیدیم که حتی در ناچیزترین پدیده هایی که در زندگانی نمودار می گردد ، آن چه که مربوط به کارگاه هستی است چه حکمت بزرگی در آن ها نهفته است و آن چه که مربوط به کارهای اختیاری ماست منشأ چه

مسئولیت های بزرگی و چه ارزش های مافوق تصویری می باشند .

اگر انسان به مجموعه ی آغاز و انجام زندگی و مقدمات و نتایج و علل و معلولات جاریه در موجودیت خود در این زندگانی آگاه شود هم در اشباع و برخورداری از لذائد و تجسیم آرزوها اصول را مراعات می کند و هم در ادای حقوق واجبه ی الهی و سپاس نعمت ها و احسان بیکران خداوندی .

دگر گفتی مسافر کیست در راه

کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

شیخ محمود شبستری

مسافر حقیقی در این راه بزرگ و پر معنای زندگی کیست ؟

ما انسان ها در این دنیا مسافرانی هستیم و رو به مقصدی در حال حرکتیم .

البته هیچ کس منکر جریان طبیعی از تولد تا مرگ نیست .

ولی لین جریان و حرکت ضروری بی اختیار را نمی توان مسافرت آگاهانه نامید .

مسافرت آگاهانه عبارت است از این که شخصی از مبدأ یی به مقصدی که مورد اشتیاق اوست حرکت کند و در همه ی احوال حرکت ، ضرورت و مطلوبیت وصول به مقصد ، عامل محرک وی بوده باشد .

کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

اگر کسی فهمید و پذیرفت که از طرف خدا آمده است ، یعنی اذعان کرد که او مخلوق مشیت خداوند است « انالله » چنین شخصی نمی تواند در این دنیا متوقف و ساکن باشد .

اگر کسی بخواهد در این دنیا در سفر و حرکت آگاهانه به مقصد اعلا بوده باشد باید از آن اصلی که او را بوجود آورده است آگاه شود .

و همین که از آن ارتباط آگاه گشت حرکت و سفر او دارای معنا و هدف قانع کننده خواهد بود .

ارکان اساسی حیات آدمی با گذر از سه نقطه جاری از زمان به نام دیروز و امروز و فردا که سخت به هم پیوسته و قابل تفکیک از یکدیگر نیستند شکل می گیرد و به جریان خود ادامه

می دهد .

آدمی با بی اعتنایی به دیروز و آنچه که در آن به وقوع پیوسته است ،

(در عین حال که اثر خود را در شخصیت آدمی به جا گذاشته ، خواسته یا ناخواسته علل رویدادهای امروز و فردا را هم پایه گذاری کرده است) ، رکن اساسی یکم حیات خود را تباه می سازد .

و با بی خیالی درباره ی امروز و آنچه که در آن به وجود می آید که توضیح دهنده ی حوادث دیروز و علل رویدادهای فردا است ، رکن اساسی دوم حیات خود را نابود می کند .

و با ندادن اهمیت به دیروز و فردا و سپردن خویش به امواج رویدادهای محیط و اجتماع و مقتضیات خواسته های « خود طبیعی » در امروز ، رکن اساسی سوم حیات خود را از بین می برد .

کار کسی که دیروز و امروز و فردا برای حیات او ارکان اساسی است موجهی مفید در اقیانوس ابدیت است .

آدمی تا از جویبار زمان خارج نشود نمی تواند با امور اخروی ارتباط برقرار کند .

خروج از جویبار زمان بر دو نوع است :

۱- خروج موقت در این دنیا مانند موقع خواب یا بعضی از بیماری ها .

۲- خروج ابدی که با مرگ انجام می گیرد .

از مرگ به آن طرف واقعیات اخروی که مافوق زمانند ، چنان ثابت اند که گویی اصلاً حدوثی نداشته اند .

اگر فهم برین گوش آدمی را به کار بیندازد ، حتماً آهنگ هستی را می شنود .

اگر چشمان آدمی را وادار به دیدن نماید ، فروغ بسیار تابناک فوق طبیعت را که در عرصه طبیعت می درخشد درمی یابد و فقط در آن موقع است که می فهمد :

آن صنم حله پوش سوی بصر می رود

فهم برین چیست ؟

حتماً شما تا کنون حوادثی را در گذرگاه عمرتان حدس زده اید و همان گونه که حدس زده اید واقع گشته است .

این فهم برین فقط از معرفت مقرون به عمل به وجود می آید .

آن روح با عظمتی که در انسان دمیده شده است ، بذر آگاهی و معرفت به همه ی اشیاء در نهاد آن کاشته شده است ،

لذا اگر به یک واقعیته علم پیدا کند ، در حقیقت آن بذر کاشته شده است که رویده است و جزئی از ذات خود را باور کرده است .

و اگر انسان به جهل خود ادامه بدهد یا پس از به دست آوردن علم به یک واقعیته آن را فراموش کند یا خلاف واقع بودن آن بر وی آشکار شود ، در حقیقت آن بذر کاشته شده است که پوسیده است ، نه این که چیز اضافی را از دست داده باشد .

اسلام می گوید :

چون مبدأ وجود انسانی عالی ترین مبدأ است ، لذا غایت وجود او نیز عالی ترین غایات می باشد .

« اگر ندانسته باشی که از کجا آمده ای نخواهی فهمید به کجا خواهی رفت . »

حضرت علی علیه السلام

چیست دین برخاستن از روی خاک

تا که آگه گردد از خود جان پاک

اقبال لاهوری

آغاز عبادت آگاهی از جان پاک است که شعاعی از اشعه ی خداوندی است و پایان آن رسانیدن این جان به جاذبه ی ربوبی .

برخیز از خاک تا آگاه شوی از جان پاک .

تا بدانی که کیستی و از کجا آمده ای ، برای چه آمده ای ، و به کجا می روی ؟

تا مسیر حقیقی خود را که انالله و انا الیه راجعون است دریابی .

تعلیم و تربیت باید به هر نحوی که هست ، هدف اعلای زندگی را برای انسان های مورد تعلیم و تربیت قابل فهم و پذیرش سازد .

انسانی که بدون هدف اعلا در این دنیا زندگی می کند همه ی موجودیت خود را می بازد و برای او هیچ ارزش قابل طرح وجود ندارد .

برای انسان های هشیار ، حوادث روزگاران کتابی است که برای حیات معقول آنان نوشته شده است .

چه پر معنی است این کتاب برای کسانی که قصد خواندن آن را داشته باشند .

واقعاً وضع ما انسان ها شگفت انگیز است .

اگر در صدد آموزش برآییم از حرکت مورچه ای که پوست جویی را به دهان گرفته و روانه ی

لانه ی محقرش می باشد تا در زمستان قوت و توشه ی زندگی خود را زیر سر داشته باشد

(حرکت هدفدار) درس هایی برای گرویدن فرا می گیریم .

و اگر بخواهیم بی اعتنایی به واقعیات و حقایق نماییم چنان از آن ها می توانیم چشم بپوشیم و

بگذریم که گویی زندگی ما در خلأ محض سپری می شود .

معنای تعهد برین این است که آدمی با یک دریافت بسیار شریف و والا احساس می کند که در

این زندگی پر از شگفتی ها در این جهان پر معنی نمی تواند مانند یک حیوان بی عقل و بی

وجدان فقط برای خوردن و خوابیدن رها شده باشد .

احساس تعهد برین که ناشی از شنیدن آهنگ با عظمت هستی است ، یکی از حقایق ملکوتی

درون ما است .

درک جمال مطلق مطابق ظرفیت درونی ، یکی دیگر از حقایق ملکوتی درون ما است .

چه عروسی است در جان که جهان ز عکس رویش

چو دو دست نو عروسان تر و پر نگار بادا

مولانا

آوازه ی جمالت از جان خود شنیدیم

چون باد و آب و آتش در عشق تو دویدیم

اندر جمال یوسف گر دست ها بریدند

دستی به جان ما بر بنگر چه ها بریدیم

مولانا

با کدامین منطق قابل قبول می توان دریافت های خردمندانه و والا را درباره ی هستی که با

کمال وضوح هدفدار بودن آن را برای ما اثبات می کند ، خیال و پوچ تلقی نمود .

آیا می توان گفت : بازی به این درازی

در عالم و عالم آفریدن
به زین نتوان رقم کشیدن
کار من و تو بدین درازی
کوتاه کنم که نیست بازی

پذیرش این که انسان موجودی معنی دار در جهانی معنی دار است ، این پذیرش را هم بدنبال خود می آورد که این موجود قطعاً تحت موازنه و محاسبه ی دقیق قرار خواهد گرفت .
اگر این کار را خودش انجام داد میوه ی آن را که قرار گرفتن در جاذبه ی ربوبی است به دست خواهد آورد .

و اگر در این کار مسامحه کند و حیات خود را بی محاسبه بگذراند حسابگر لم یزل و لا یزال این کار را خواهد کرد . ولی دیگر دیر شده و طومار امید و حرکتش برچیده شده است .

اساسی ترین اصول موضوعی اسلام عبارت است از :

« هدفدار بودن جهان هستی » و

« هستی موجود بالذات که خدا نامیده می شود . » و

« نظاره و سلطه ی او بر جهان هستی » و

« تعلق خواست او به اعتلا و تکامل انسانی که به وسیله ی وجدان و عقل درونی و پیامبران عظام ابراز شده است . »

هر اندازه که بخواهیم همه ی قوای درک کننده ی خود را در واقعیات ثابت نمای جهان متمرکز کنیم باز نخواهیم توانست گوش از صدای آبشار حیات که از قلّه ی بلند ماورای طبیعت به رودخانه ی وجود ما می ریزد ببندیم و دیده از جریان چشمه سار حیات در درون خود بپوشیم و بگوییم افسانه است این که می گوید :

هر نفس نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نو شدن اندر بقا

گوش های خود را با طنین مرگ آشنا بسازید پیش از آن که فریاد مرگ گوش های شما را بکوبد .

شنیدن اختیاری طنین مرگ موجب آمادگی ورود به آن می گردد .
زیرا می فهمد که مرگ یعنی پل عبور به سرای ابدیتی که ترس و اندوه در آن راهی ندارد .

چون مرگ رسد چرا هراسم
کان راه به توست می شناسم
از خوردگی به خوابگاهی
وز خوابگی به بارگاهی
چون شوق تو هست خانه خیزم
خوش خسبم و شادمانه خیزم

نظامی

گر ز حال دل خبر داری بگو
ور حدیث مختصر داری بگو
مرگ را دانم ولی تا کوی دوست
راهی ار نزدیک تر داری بگو

اگر حقایق پشت پرده را می دانستید و آنچه را که به شما تذکر داده اند جدی می گرفتید ،
ارتباط شما با امور دنیوی دگرگون می گشت .

و به کردارهای ناشایست خود می گریستید و به اصلاح خویشتن می پرداختید .

اگر بدانید که در پشت پرده ی این نمودهای ناچیزنما چه می گذرد ، و اگر بدانید نتایج اعمال
ناشایست شما که اهمیتی به آن ها نمی دهید چقدر خطرناک است ، باید راهنمایی عقل و وجدان
را بپذیرید .

خداوندا

از همه ی اعمال ناشایست که انجام داده ایم و علم فراگیر تو آن ها را حفظ و نامه ی اعمال آن را ثبت و ضبط نموده است استغفار می نمایم .

ای خدای پاک و بی انباز و یار
دستگیر و جرم ما را درگذار
یاد ده ما را سخن های رقیق
که تو را رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلتش کنی
گر چه جوی خون بود نیلتش کنی
این چنین میناگری ها کار توست
وین چنین اکسیرها زاسرار توست

مولانا

روزی به نام معاد در انتظار شماست که هیچ روزی برای ذخیره ی اعمال صالحه شایسته تر از آن نیست .

معاد همیشه با ماست .

زمان را غنیمت بشمارید زیرا تا چشم برهم زنید :

زین دایره خورشید سواران همه رفتند
ای سایه نشین خواب در این مرحله تا چند

مشفق کاشانی

آیا یک انسان آگاه از اهمیت هستی خود می تواند در غفلت از خویشتن به سر ببرد ؟
معرفت واقعی آدمی با آن هدفی است که برای حیات خود انتخاب کرده است .
و با آن همتی است که برای وصول به آن هدف به دست آورده است .

مرغ را پر می برد تا آشیان
پرّ مردم همت است این را بدان

مولانا

برای پیدا کردن هدف حیات به دنبال سایه های خود ندوید .
هدف عالی حیات بالاتر از شئون و پدیده های خود زندگی است ، که مانند سایه های آن است ،
لذا هدف حیات را از سایه هایش نمی توان توقع داشت .
هدف اعلای زندگی عبارت است از ورود به حوزه ی جاذبه ی کمال ربوبی که فقط بامعرفت و
عمل امکان پذیر خواهد بود .
سفر حقیقی در راه هدف اعلا از موقعی شروع می شود که آدمی از انالله واقعاً آگاه شود .
جوهر روح الهی در انسان بالانگتر و کمال گرا است .
این را بدانید که روح کمال جوی من و شما هر لحظه با موجودیت ما چنین سخنی دارد :

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

میدان تکاپو برای سبقت در خیرات و وصول به کمال ممکن باز است .
فرصت را از دست ندهیم .

هدف اعلای حیات :

لَقَاللّٰهُ در رضوان الله در ایام الله

استاد گرانقدر علامه محمد تقی جعفری رحمه الله علیه در جلد ۱۷ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
می فرماید :

یکی از خویشاوندان اینجانب در اواخر سال ۱۳۵۵ در شهر اصفهان خوابی می بیند که در برابر
مرحوم علامه ی مجاهد آقای حاج شیخ عبدالحسین امینی در یک اتاق نشسته است .

مرحوم آقای امینی به ایشان می گوید : آیا شما جعفری را می شناسید ؟

ایشان پاسخ می دهند : آری من ایشان را می شناسم .

آقای امینی یک پاکتی که در میان آن نامه ای بوده است به ایشان می دهند و می گویند :

این نامه را بدهید به جعفری و به ایشان بگویید :

ما اکنون در این عالم (یرزخ) هستیم و دستان از کار بسته است .

ولی شما در آن دنیا هستید ، در میدان کارید و می توانید کار کنید ، درباره ی امیرالمؤمنین

علیه السلام کار کنید .

البته در حدود یک سال بود که اینجانب در فکر ترجمه و تفسیر نهج البلاغه بودم ، ولی پس از
آن که این شخص عزیز جریان رویای خود را بیان کرد تصمیم نهایی برای کار ترجمه و تفسیر
را گرفتم و تا کنون که ۵ مرداد سال ۱۳۶۴ است به این کار مشغولم .

و از خداوند ارحم الراحمین و خفی الالطاف مسئلت می نمایم که این جانب را به اتمام آن نائل و
عمل به آنچه که می نویسم موفق فرماید :

إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفِّقٍ وَ مُعِينٍ

.....

و آخرین خطبه ای که استاد علامه محمد تقی جعفری رحمه الله علیه در روزهای بیماری و در حین معالجه تفسیر نموده اند خطبه ی ۱۸۵ نهج البلاغه در تاریخ مهرماه ۱۳۷۷ هجری شمسی در لندن – انگلستان بوده است .

و ایشان موفق به نوشتن ۲۷ جلد از ترجمه و تفسیر نهج البلاغه شدند .

ایشان در آخرین جمله از کتاب خویش می گوید :

شما انسان ها مسافر دیار حق و حقیقتید ، هدف را گم نکنید .

دین اسلام هدف و غایتی بزرگ دارد تا رسیدن به آن غایت بکوشید .

وقت رحلت آمد و جستن ز جو

کل شی هالک الا وجهه

باقی این گفت آید بی زبان

در دل آن کس که دارد زنده جان

گفتگو آخر رسید و عمر هم

مژده کامد وقت کز غم وار هم

در جهان جان کنم جولان همی

بگذرم زین نم درآیم دریمی



درود و رحمت بیکران خداوندی بر روان پاکش باد



و این کتاب تقدیم به روح بلند استاد فرزانه و عارف و فیلسوف بزرگ شرق

علامه استاد محمد تقی جعفری رحمة الله علیه

که از ایشان بسیار آموختم .

حزین (زهرا) خوش نظر